

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

البته من دیروز کتاب جامع الاحادیث را آوردم می خواستم یک نکته ای را بگویم. حالا امروز هم نیاوردم عمدا. آن نکته اش را چون من نظرم به این بود که ببینیم کتب غیر معروف حدیثی ما به اصطلاح اگر اسمش را بگذاریم، مثل دعائم الاسلام یا فقه الرضا، این روایاتی را که در باب زکات هست آوردند یا نیاوردند.

فقط دیروز می خواستیم بگویم که نیاوردند. یعنی در کتاب جامع الاحادیث نه از دعائم چیزی نقل کرده، نه از فقه الرضا. و تعجب آور هم هست. چون فقه الرضا فتوای قمی ها و بغدادی هاست که اینها جایز می دانستند، روایت را آوردند مرحوم کلینی آورده است.

دعائم احتمالا چون در زمان حکومت اسماعیلی ها نوشته شده، در زمانی است که حکومت دستشان است، ظاهرا روایات را دیگر طرح کردند به عدم احتیاج به موضوع. یعنی مثلا ما خودمان نظام سیاسی داریم، یک نظام سیاسی که خب واقعه همین است. نظام سیاسی قوی بود دیگر شمال آفریقا، گاهی تا حلب، و به عنوان مراکز در خود ایران هم داشتند دیگر اسماعیلی ها در ۲۹۷ یا ۹۸ که در مصر ظهور کردند، چهارصد و هشتاد و سه پایگاه الموتشان در ایران تأسیس شد.

گاهی تا حلب می آمدند. در سال ۴۵۹ هجری، ۴۴۹، یک سال حتی بغداد تحت حکومت اسماعیلیها درآمد. این اردلان هست، اردلان فسائی اهل فساء که در لغت عربی نسبت او بساسیری می گویند. بساسیر نسبت به شهر فساء در اطراف شیراز، فسای معروف.

علی ای حال ایشان چون از طرف اسماعیلی های مصر بود، خلیفه اسماعیلی آن وقت المستنصر بود، و خلیفه عباسی هم القائم بامر الله قائم بود. ایشان یک سال بغداد را یعنی خطبه های نماز جمعه را به اسم خلیفه فاطمی که خودشان را از اولاد امام حسین (ع) می دانستند امام صادق (ع)، یک سال بود که این منشأ شد که خلیفه تمسک پیدا بکند به آل سلجوق و آل سلجوق هم به عکس اینها از ماوراء النهر بودند و سنی های متعصب بودند. آنها آمدند هم سلطه آل بویه تمام شد بر بغداد و سلطه شیعه.

شیعه از سال ۳۳۴ در بغداد شیعه البته احتمالا زیدی باشند، سلطه پیدا کردند تا ۳۵۰ که با خروج شیخ از بغداد این سلطه تمام شد. ۱۱۶ سال. ۱۱۶ سال این مکتب بغداد دوم به اصطلاح ما اوجش مال این است. یعنی مکتب دوم بغداد که بزرگان خیلی معروف اصحاب ما مثل مرحوم شیخ طوسی و مفید و خیلی و دیگر سیدمرتضی و رضی و الی آخره..

حتی در حقیقت باید گفت ابن قولویه. چون ابن قولویه شهرتش بیشتر مال زمانی است که بغداد آمده است. ولو ایشان اصالتا قمی هستند، اما انتشار کارشان در بغداد است.

علی ای حال کیف ما کان حالا دیگر وارد آن بحث نشویم. بحثی که مطرح بود این بود که آل به اصطلاح فاطمی ها و اسماعیلی ها در مصر چون خودشان تشکیل حکومت دادند، من فکر می کنم این روایت زکات و مقاسمه را برداشتند. که مثلا شما اموالی که مثلا بنی عباس زکات می گیرد، چون دیگر آنها را ظالم، مشغول جنگ و جدال بودند دیگر رسما با آنها در جنگ بودند. فکر می کنم دیروز می خواستیم بخوانیم برای همین جهت. حالا گفتیم خلاصه اش را بگوییم حالا نمی خواهد بخوانیم کتاب را. خلاصه اش این بود که در کتاب دعائم از این روایات چیزی نیآورده است. و این فکر می کنم علی القاعده باشد. فکر می کنم البته فکر خودم است.

اما تعجب است در فقه الرضا نیآورده است. آن خیلی عجیب است. چون این روایات در مکتب بغداد که بیش از مکتب قم است. در مکتب قم هم بوده، در کتاب صدوق هم هست، در کتاب کلینی هم هست. و این چطور فقه الرضا نیآورده حالا آن زمان مخصوصا اگر مال شلمغانی باشد کتاب. آن زمان اینها نظرشان این بود که شیعه از این زکات و مقاسمه نگیرند، از خلیفه عباسی. نمی دانم. چون شلمغانی ولو به عنوان اینکه منحرف شد و بعد هم قائل به حلول و فلان و ادعای انا الهی و از این حرفها و خلیفه ایشان را گرفت و بعد هم به همین عنوان کشتش با دوفنر از افراد خودش. یکی کدامشان حاضر شد تف به صورتش بیاندازد، دیگری گفت نه انت رب السموات و الارض و فلان، این یکی دیگر را هم با خودش کشتند. هر دو را کشتند ۳۲۲.

این ولو شد لکن وقتی آدم تاریخش را نگاه می کند کاملا واضح است که ایشان یک چهره سیاسی است. این طور قصه عقایدی صرف نیست. عرض کردم در کامل ابن اثیر نوشته، می خواهیم بخوانیم چند صفحه نوشته خیلی مفصل کارهایی که ایشان کرده با بعضی از خاندان های شیعه که در عراق در آنجا بودند در بغداد.

علی ای حال کیف ما کان آیا واقعا ایشان نظرش این بوده که این روایت را عمل نکند، این هم چیز عجیبی است. چون به هر حال خواهد آمد، بعدها مثل مرحوم اردبیلی هم مخالفت می کند. خیلی عجیب است. و گاهی اوقات در همین جا چون من بنا بود نخوانم، عبارت را حالا شاید رساله خراجیه اش را نخوانیم اما عبارت مجمع الفایده و البرهان را انشاء الله می خوانیم. چون شیخ بعضی از روایاتش را نقل کرده است.

بعد از روایات مختصرا کلام شیخ را می خوانیم. بعد هم تا یک حدی کلمات مرحوم اردبیلی را قدس الله سره.

و عرض کردم گاهی اوقات هم حرف‌هایش خیلی عجیب و غریب است. یعنی آدم تعجب می‌کند از جلالت شأن ایشان که مثلاً عبد الرحمن بن حجاج فیه کلام؛ حتی همین روایتی که امروز می‌خواهیم بخوانیم. احمد بن محمد می‌گوید کی گفت اشعری است؟ خوب واضح است اشعری است. می‌گوید کی گفت مراد اشعری است؟

علی ای حال یک مقداری کلمات ایشان نمی‌دانم روی شدت تأثر ایشان بوده، می‌خواستند روایت را هر جوری هست رد بکنند. علی ای حال کیف ما کان عرض کردیم روایات را بخوانیم. چون مرحوم اردبیلی هم به مناسبتی روایتی آورده که از یک جهت دیگری در رابطه با حکم است. چون این یک قاعده‌ای است که یک حکمی که بیان می‌شود، آنهایی که در رابطه با آن حکم هستند هم بیان بشوند. یا به نحو توافق یا به نحو تضاد، یا به نحو تفریع، ارتباطی، یک نحوه ارتباطی با این حکم داشته باشند. ما هم امروز آنها را می‌خوانیم انشاء الله تعالی.

باب ۵۳ از این ابواب ما یکتسب به، حدیث اول. مرحوم شیخ طوسی به اسناد عن احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر، واضح است احمد بن محمد اشعری است. حالا تعجب می‌کنیم ایشان گفته کی گفته ایشان اشعری است! ابن ابی عمیر عن جمیل بن صالح. که از اصحاب بغداد کوفی ماست و مرد بزرگواری است ثقة صالح.

می‌خواهید عبارت نجاشی را بیاورید در جمیل بن صالح یک نکته‌ای هم حالا که خواندیم آنجا برای ایشان توضیح بدهیم.

قال ارادوا بیع التمر عین ابی ابن زیاد، این نسخ کتاب در اینجا خیلی مختلف است. ابی زیاد هست. ابن ابی زیاد هست، زیاد هست، و عرض کردم اینجور قضایایی که بر می‌گردد به یک واقع خارجی، الان واقعا احاطه ما به معنای دقیقش مشکل است. حتی گفته شده که این یک چشمه‌ای بوده نزدیک مدینه ملک حضرت بوده و از حضرت به زور گرفتند. حضرت به این گفته تو برو بخر اشکال ندارد.

نمی‌دانیم الان این کجا بوده؟ چون الان نشد هم مراجعه بکنم. در مدینه یاد نمی‌آید نزدیک‌های مدینه چشمه باشد. این الان یاد نمی‌آید. چون مدینه چاه داشت، و یک مقدار هم به اصطلاح سیل به آن می‌گفتند. سیل اصطلاح به حساب آبهای جویها و نهرهای موسمی را. مثل سیل وادی محزور یا محروز، آن هم اسمش ضبطش، ظاهراً شاید محزور باشد.

علی ای حال سیل داشتند. یا به اصطلاح نهرهای موسمی، باران که می‌آمد در بهار ممکن است تا یک ماه دو ماه آب لابلائی این دره‌ها جاری می‌شد. کوه‌هایی که هست شمال مدینه ملاحظه کردید احد و دوروبر احد، شاید مثلاً اینها بوده است. اما چشمه الان یاد نمی‌آید

این لحظه اصلاً چشمه یاد نمی‌آید. که اطراف مدینه چشمه بوده. چشمه در مثل طائف هست که کوهستانی است. مدینه من الان...
ظواهرش هم احتمالاً می‌خورد به کوفه و عراق. حالا خود کوفه هم الان چشمه‌ای یاد نمی‌آید داشته باشد.

به هر حال تمر عین ابن ابی زیاد حالا اینجا نوشته. فارادت ان اشتریه فقلت حتی استأذن ابا عبدالله علیه السلام؛ از حضرت گفتند این که استأذن ملک حضرت بوده. احتمال هم یعنی از اینکه اینها آوردند احتمالاً خراج باشد. اگر خراجی باشد باید در کوفه باشد؛ چون مدینه مسلم خراجیه نبوده این مسلم مسلم است.

س: ۰۹:۳۳

ج: شاید یا اینها گرفتند استأذن که ایشان مالک بوده، مثلاً از ایشان اجازه بگیرند.

فأمرت مصادفاً، مصادف غلام خود حضرت است. جاهای دیگر هم دارد در روایات دیگر هم اسم ایشان آمده است. مصادف.

فسأله فقال له قل له فاليشتریه، به او بگو بخرد اشکال ندارد.

فانه ان لم يتشریه اشتراه غیره، اگر او نخرد غیرش می‌خرد. این را ظواهرش این جور معنا کردند که اشکال ندارد چون غیر می‌خرد. البته به این معنا که به ظاهر بخواهیم بگوییم که خیلی مشکل است.

آوردید آقا جمیل را؟ جمیل بن صالح را بخوانید تا بعد من آن ذیل را یک شرحی بدهم.

س: ثقة وجه روی عن ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام همین است دیگر آقا؟

ج: بله.

س: ذكره ابو العباس فی كتاب الرجال روی عنه السماعه و اكثر ما يراء نسخة رواية الحسن بن محبوب او محمد بن ابی عمير طريق

القميين اليه ما اخبرنا به الحسين بن عبيدالله عن احمد بن جعفر عن احمد بن ادريس عن عبدالله بن محمد بن عيسى عن الحسن

ج: این برادر احمد است.

س: عن الحسن بن محبوب عنه يعنى و اما رواية الكوفيين

ج: ببینید مرحوم نجاشی چقدر با دقت بیان کرده این نکته را. ایشان دو نسخه برای این کتاب دارد. تعبیر کرده اکثر ما یرا منه آن که الان در بازار وجود دارد، خارج وجود دارد، دو تا نسخه است. یک نسخه کوفی ها، یک نسخه قمی ها. نسخه قمی ها طریق حسن بن محبوب است، نسخه کوفی ها طریق ابن ابی عمیر است. دقت می کنید؟ البته این توصیف دقیق انصافاً مرحوم نجاشی در توصیف، این را عمداً گفتم که این دو نسخه روشن بشود. این توصیف مرحوم نجاشی در همه کتاب نیست. ای کاش در همه کتاب این کار را می کرد. خیلی این کار ایشان، مخصوصاً اگر این کلمه اکثر ما یری باشد. چون یک احتمال دارد اکثر ما یری باشد. اگر اکثر ما یری باشد، یعنی نسخه ای که در خارج موجود است.

اکثر ما یری منه نسخه ابن محبوب او نسخه ابن ابی عمیر

س: ۱۱:۴۹

ج: می توانیم خب نمی خواهیم، می خواهیم نکنیم. نمی خواهیم بازی بکنیم با الفاظ.

اکثر ما یری اگر باشد، من هم تصادفاً در حاشیه نسخه خودم اکثر ما یری نوشتم. شما از این نسخه این آقای شبیری حفظه الله نقل

کردید؟

س: بله

ج: هان، خب این نسخه دقیق تری است.

آن وقت این نشان می دهد دقت مرحوم کلینی نجاشی را قدس الله نفسه. و توصیف دقیق این دو نسخه که یک نسخه در قم معروف بوده

و آن نسخه حسن بن محبوب است. یک نسخه هم در بغداد معروف بوده.

س: شیخ آخر ۱۲:۳۰

ج: طریق شیخ را بخوانید از اولش آخرش را نخوانید

س: جمیل بن صالح له اصل اخبرنا به ابن ابی جیل عن ابن الولید عن الصفار عن محمد بن حسین بن ابی الخطاب عن غیر واحد عن

جمیل بن صالح

ج: بله، شیخ توصیف نمی کند قمی و بغدادی. البته طریقی را که ایشان نقل می کند قمی است؛ چون بر می گردد به ابن ابی جید و بعد هم بر می گردد به ابن الولید. طریقی قمی است. لکن دقت نجاشی خیلی قابل تأمل است. درست دو نسخه را تعریف می کند و نشان می دهد که در مثلاً بغداد آن زمان ایشان، کتاب به نام جمیل بن صالح دو نسخه داشته است. بله، شیخ یک نکته دیگری را اضافه می کند که این کتاب بین اصحاب ما اصل بوده. چون من عرض کردم کلمه اصل یک عنوانی است که بعدها دادند نه خود مولف داده. دقت می کنید؟ اصل یک چیزی نبوده که مولف نوشته. اصحاب ما این کتاب را با آن معامله اصل کردند نه معامله مصنف. با آن معامله اصل کردند.

اصول در مقابل مصنفات بوده است. من فکر می کنم مرحوم نجاشی احتمالاً دیگر و العلم عند الله چون این نکته را تا حالا نگفته بودیم. مرحوم نجاشی چون اصول را کم آورده، به نظرم نظرش در فهرستش روی مصنفات بیشتر بوده است.

س: کتب

ج: کتب بیشتر

ببینید اگر این کتاب نسخه آقای زنجانی جلد دو، اول جلد دو، عبارتش را بیاورید. چون در جلد اول البته پشت کتاب یک و دو نوشته،

در داخل

س: شماره چند است استاد؟

ج: صفحه اش؟

س: نه شماره اش چند است؟

ج: حالا کتاب فهرست مصنفات اصحاب. کلمه فهرست مصنفات.

کتاب مرحوم نجاشی را ما تعبیر به فهرست می کنیم. ظاهراً مصنفات را سعی کرده بنویسد.

عرض کردیم مرحوم ابن غضائری و شاید هم به حسب علم ما آخرین نفری است، مرحوم شیخ می گوید لم یستوف احد مثل ما صنعه،

یک کتاب داشته به نام فهرست الاصول یکی هم داشته فهرست المصنفات.

س: الجلد الثانی فهرست اسماء مصنف الشیعه

ج: مصنف... و ما ادرکنا بعد بخوانید

س: و ذکر طرف ۴۸: ۱۴

ج: خیلی ماشاء الله اسمش طولانی است مثل بحر طویل است اسم کتابش ماشاء الله اسم مفصلی است. در اول جلد اول ندارد، تعجب است. این اسم را وسط کتاب آمده در اول قسمت دوم کتاب نجاشی.

مرحوم شیخ اسم دقیق کتابش را نگاه بکنید فهرست و مصنفات اصحابنا و اصولهم. البته شیخ می گوید که ابن غضائری فهرست اصول نوشت، لکن قیل که بعضی از ورثه احرق کتبه این کتابین را، و لم یسنخهما احد، ظاهرا شیخ ندیده کتاب را ندیده.

به هر حال شیخ ظاهرا حالا مصدر دیگری در اختیارش بوده که فهرست اصول داشته است. نجاشی این به نظرم این هم چون می گویم تازگی بعد از چون همیشه این فکر ما بود که چرا نجاشی اصول را کم آورده، شیخ بیشتر آورده، ولو شیخ چهارصد تا نیاورده، هفت تا تقریبا آورده. بعد که دقت کردیم فهمیدیم که این مرحوم کتابها فرق می کند. اصلا کتاب مرحوم نجاشی اسم اصول در کتاب و عنوان کتاب نیامده. اما اسم کامل کتاب شیخ فهرست مصنفات اصحابنا و اصولهم؛ اسم کتاب کاملش این است.

ما تلخیصا فهرست می گوئیم فهرست شیخ و فهرست نجاشی. و لذا شیخ بیشتر آورده. و این کلمه اصل هم به ذهن ما اعتبار اصحاب است. نه اینکه خود مولف داده است. لذا بین دو عبارت چیز نیست به اصطلاح منافات نیست. نجاشی گفته کتاب شیخ می گوید این کتاب بین اصحاب ما اصول است. جزو اصول حساب می شود.

س: روی چه حسابی می گفتند اصل

ج: حالا آن بحث دیگری است. به چه حساب گفتند بحث دیگری است. فرض کنید مثلا که مجرد روایات است یا معتبر است یا صحیح است مثل صحیح بخاری مثلا فرض کنید یک چیز این جوری. چون اصطلاحا احتمالا اصل در بین شیعه زمانا با اصطلاح صحیح بین اهل سنت رواج پیدا کرده است. احتمال دارد که زمان این اصل با زمان صحیح، البته ما شاید مثلا زمان اصل را از زمان حضرت رضا (ع) داشته باشیم. اما خود بخاری وفاتش در زمان امام هادی (ع) است، امام عسکری (ع) ۲۵۶.

س: نجاشی اینها را به عنوان اصل قبول نداشته استاد؟

ج: به نظرم گیر داشته یا مقید نبوده. به هر حال خودش را مقید نکرده که بیاورد به عنوان اصل. اسما مصنف فی اصحابنا. خیلی عجیب است. من فکر می کنم چون ما مدتها فکر می کردیم این اختلاف این دو تا سر چیست؟ چرا این قدر اصول در کتاب شیخ هست، در کتاب

نجاشی، خب چیز عجیبی است. نجاشی شش یا هفت تا پنج تا یا شش تا اصل آورده، نیاورده اصولا. و شیخ هم که زیاد آورده حدود هفتاد تا.

س: در اصطلاح نمی‌گوییم اولین باری که یک حدیث برود روی کاغذ می‌شود اصل؟

ج: این هم گفته شده. چیزهای دیگر هم گفته شده حالا نمی‌دانم چیست

به هر حال این غرض انصافا توصیف نجاشی خیلی دقیق است. مخصوصا اگر کلمه یریء باشد معلوم می‌شود در بغداد دو نسخه بالفعل هنوز موجود بوده است. یک نسخه قمی‌ها یک نسخه بغدادی‌ها. آن وقت این نسخه کوفی‌ها را هم بخوانید که این نسخه و اما نسخة ما رواه الكوفيين هم بخوانید در جمیل بن صالح. الان در ذهنم نیست چون اینجا حاشیه موجز نوشتم من

و اما ما یرویه الكوفيين

س: و اما رواية الكوفيين و اخبرنا محمد بن عثمان عن جعفر بن محمد بن ابراهيم عن عبید الله احمد بن نَحِيك،

ج: نَحِيك، نَحِيك كوفي است شاگرد ابن ابی عمیر است.

س: عن ابن ابی عمیر

ج: هان، از راه ابن ابی عمیر رفته به کوفه

س: فقد رواه عنه علی بن حدید اخبرنا ابن نوح عن الحسن بن حمزه قال حدثنا محمد بن جعفر بن ۱۸:۳۷ عن احمد بن محمد بن

عيسى عن علی بن حدید عن جمیل به.

ج: این چون طریقتش ابن بته است کمی گیر داشته این را آخر آورده، خیلی رویش حساب نکرده

س: علی بن حدید را نداشته یعنی؟

ج: نسخه علی بن حدید را احتمال دارد از اشتباهات ابن بته باشد.

.....
علی ای حال حدیث سندش خوب است هیچ مشکل خاصی ندارد. و این نسخه این طور که هست معلوم می شود مرحوم احمد اشعری نسخه کوفی ها را آورده قم. برادر ایشان که عبدالله خواند در سند، و اما ما یرویه القمیین، که عبدالله بن محمد، عبدالله برادر احمد است. این دو بزرگوار هر دو رفتند به کوفه و میراث های کوفه را به قم آوردند.

مرحوم عبدالله کتاب از طریق حسن بن محبوب، مرحوم احمد از طریق ابن ابی عمیر و هر دو نسخه هم قابل اعتماد است. روایت اجمالا به لحاظ سند که کاملاً قابل قبول است. بعد هم کلینی هم نقل کردند. محمد بن یحیی عن احمد. هم شیخ هم کلینی، بله صدوق نقل نکرده است.

لکن مشککش دقیقاً نمی دانیم این استأذن چیست؟ این یک. و اما این ذیل فانه ان لم یشتريه اشتراه غیره، اگر ما باشیم مثلاً بلا نسبت بلانست آدم خیال می کند مثلاً درست است این کار حرام است، اگر این حرام را این انجام ندهد یکی دیگر انجام می دهد. خب این خیلی عجیب است. تعبیر، تعبیر غریبی است. ان لم یشتريه اشتراه غیره، ابتدا انسان تصور این می کند. خب اگر حرام باشد ولو غیر انجام بدهد، به من چه مربوط است، چه تکلیفی برای من دارد؟

ما کرارا عرض کردیم یک نکته ای را حالا اضافه بکنیم در باب علم اجمالی در تجزیه علم اجمالی بین مکلفین ندیدم، بین تکلفین دیدم. لذا اگر دو نفر لباس مشترک داشتند، مثلاً در آن بول دیدند، حکم کل واحد حدث نیست. همان طهارت اگر داشت، جاری می کنند. چون بین مکلفین علم اجمالی تجزیه ندارد. هر کدام تکلیف خودشان را دارند. بین تکلفین علم اجمالی تجزیه دارد. شخص واحدی است نمی داند خون در این اناء افتاده یا در آن اناء. بین تکلفین تجزیه پیدا می شود، بین مکلفین پیدا نمی شود.

دقت بفرمایید در اینجا لانه ان لم یشتريه اشتراه غیره اگر ظاهرش را بگیریم که خیلی

س: شاید منظور امام (ع) این بوده که دشمنان نخورند اقلاً شیعیان خودمان بخورند

ج: خب احتمال دارد اگر مال حضرت باشد احتمال دارد. به هر حال مثلاً شیعه بخورد، من اجازه می دهم برای ایشان. مثلاً ممکن است.

یک احتمال دیگر هم دارد که امام (ع) می خواهند بفرمایند این جزو اموالی است که در جامعه فروش می رود دیگر. ما امور حکومتی را

اجازه دادیم، همه را، تو بخری دیگری بخرد فرقی نمی کند. این اشتراه غیره مضمون کلام این مثل زید کثیر الرماد است. نه اینکه کثیر به یک معناست، رماد به یک... کل کلام کنایه است از جود.

نکته کلام این است. این را عامه مردم می‌خرند، ما اجازه دادیم به عامه مردم. این نکته‌اش خریدن عامه مردم باشد. فان له. دقت کردید؟ فان له ان لم یشتريه اشتراه غیره، به هر حال این یک مشکل اجتماعی است. این دستگاه ظلمه که صلاحیت جمع زکوات و خراج و اینها را که ندارند. ما یک اجازه عام به همه شیعه دادیم. لذا این طور نیست که ایشان بالخصوص اجازه بخواهد. این یک اجازه عمومی است، اگر او نخرد کس دیگر، و به هر حال ما اجازه دادیم به شیعه این کار را بکنند. یک اجازه عامی از شیعه صادر شده برای اینکه از ائمه (ع) صادر شده، حالا نحوه اجازه و خصوصیاتش را انشاء الله در عبارات شیخ می‌خوانیم.

من خود من به ذهنم این معنا می‌آید. ان له و ان لم یشتريه اشتراه غیره، یعنی این امر اجتماعی است، امری است که در جامعه هست. غیر نه اینکه سنی، هر کسی که می‌خرد. شیعه دیگر، فرق نمی‌کند. این نخرد شیعه دیگر می‌خرد. و این را ما به نحو کلی به مردم مسلمان اجازه دادیم. این این طور نیست. و لذا خواهد آمد که مثل مرحوم اردبیلی که مناقشه دارد می‌گوید نه این را باید مثلاً توجیهش بکنیم. ایشان این اجازه عام را قبول نمی‌کند.

حدیث دوم حدیثی است که مرحوم کلینی هم نقل کرده، ایشان هم دارد. شیخ طوسی عن احمد بن محمد عن الحسن بن علی، البته باز مناقشه کردند که این حسن بن علی کیست؟ واضح است کسی که با شواهد آشنا باشد، که کرارا هم عرض کردیم مراد ابن فضال پدر است. کاملاً واضح است. و خیلی هم نسخه خوبی است. شاید یکی از بهترین‌های نسخه‌های کتاب ابن فضال پدر، کتابی بوده، نسخه‌ای بوده که مرحوم احمد اشعری به قم آورده است. کلینی مخصوصاً از این زیاد نقل می‌کند. عرض کردم طریقش هم واضح است.

یا عدة من اصحابنا، یا محمد بن یحیی مثلاً عن احمد بن محمد عن حسن بن علی بن فضال. یا از ابن فضال. و این ابن فضال پدر بسیار شخصیت بزرگواری است. می‌گوییم ایشان از بزرگان فطحیه هم حساب شده ما هم که اصلاً نفهمیدیم فطحیه چیست هنوز نفهمیدیم. سر و ته این مذهب را نفهمیدیم.

عن ابان، شواهد کاملاً واضح است که مراد ابان بن عثمان است. که ثقة است. البته مرحوم آقای چون می‌خوانیم بعد هم می‌گوییم مرحوم آقای اردبیلی نوشته ایشان فطحی است روایتش را قبول نمی‌کنیم. رمی بفظحی.

گفتیم این بیچاره ابن بن عثمان در یک نسخه کشی آمده کان من الناووسیه، که یعنی ناووسی است. بعد یکی از آقایان نوشته کان من الفطحیه، در کتاب معالم آمده کان من الواقفیه. چند تامذهب را به این بیچاره نسبت دادند. عرض کردیم هیچ کدام درست نیست. نه فطحی است ایشان نه واقفی است. ناووسی ها هم که اصلاً اصل وجودش ثابت نیست.

مضافا گفته شده این از اغلاط کتاب کشی است. اهلش کان من القادسیه، کلمه قادسیه بوده، بعد شده ناووسییه، بعد شده فطحیه، بعد شده واقفیه. نمی دانم این بیچاره که شانسی داشته هر چه مذهب فاسد بوده به این بدبخت نسبت دادند. و بسیار مرد نمی دانم بد شانسی آدم است، واقعا آدم باید خیلی بدشانس باشد. دو تا مذهبش که اصلا نیامده، نمی دانم واقعا هم نمی دانم در معالم نقل می کند که از پدرم گفتم گفت که از علامه پرسیدم گفت برای اینکه ایشان واقفیه، تعجب است، اصلا نمی دانم مذهب واقفیه چه جوری به ایشان نسبت داده شده؟ فطحیه از کجا آمده؟ آن که در کتاب کشی است کان من الناووسییه، آن که در کتاب کشی موجود است. که آن عبارت هم غلط است کان من القادسیه.

س: ناووسییه یک نوع وقف بوده

ج: وقف است خب چه ربطی به فطحیه دارد خب. می گویند وقف بر حضرت صادق (ع) بوده است. این از چیزهایی است که ما احتمال قوی می دهیم اهل سنت برای ما درآوردند مذاهب باطله ای است که آنها درست کردند. شیعیان هم ساده بودند برداشتند نوشتند نسبت دادند. هیچی مطلب سرو ته ندارد.

اصلا حدود این مذاهب روشن نیست. حالا فرض کنید ممکن است یک بدبختی در کوفه بوده، گفته امام صادق (ع) فوت نکرده. این حالا در حد مذهب و فلان. بعد این ابان بن عثمان خیلی عجیب است. این هم واقعا یکی از عجایب کار است. آن عبارت غلط بعد چه جور شده فطحیه. حالا خدا رحمت کند آقای اردبیلی مرحوم مقدس نوشته که ایشان کان من الفطحیه فی ابان الفطحی.

عن اسحاق بن عمار که از بزرگان کوفه است. قال سألته عن الرجل يشترى من العامل و هو يظلم قال يشترى منه ما لم يعلم انه ظلم فيه احد؛ اگر بعین مال است نمی شود، اما اگر مخلوط است، یعنی توش ظلم و غیر ظلم هست، اشکال ندارد. این را ما در وضع اجتماعی اجازه می دهیم.

و مرحوم کلینی هم هر دو را آورده است. نکته فنی که در این روایت هست، با روایت آینده روشن می شود.

و باسناده، ضمیر به شیخ طوسی بر می گردد. عرض کردم در این جور جاها در کتاب وسائل ولو اسم کلینی قبلش هست. سطر قبلی اش و رواه کلینی، این اسناد را به کلینی نزدیک، این طبیعت مرحوم صاحب وسائل است. خوب هم نیست حالا این را اگر تنبه ندهیم شاید بزرگان هم دیدند ملتفت نشدند. اسم نمی خواهم ببرم.

س: حرمت تکلیفی است یا وضعی؟

ج: بله آقا؟

س: این که می گوید نخرید حرمتش تکلیفی است یا وضعی؟ یعنی مالک نمی شود

ج: بله ظاهرش که هر دو است دیگر.

س: می تواند برود بدهد به صاحبش

ج: خب پیدا نمی کند. اگر پیدا کرد بله بدهد به صاحبش

س: نه می شناسد، آن که می شناسد

ج: نه باید برگرداند. آن وقت بیخود چرا مال غصبی را بگیرد. پول خودش را از دست داده است.

س: مشکل ندارد حرمت دارد می خواهد کار خیری کند.

ج: خب آن که اشکال ندارد آن که...

این چون مرحوم شیخ صاحب وسائل اول محمد بن الحسن را آورده، عرض کردیم، وقتی اسم را کامل آورد، هر چه حدیث می گوید بعد و باسناده به این اسم بر می گردد. اگر در وسط گفت و رواه الكلینی، این جوری، هم واو آورد هم رواه آورد، هم الكلینی آورد، به این بر نمی گردد ضمیر. این طبیعت مرحوم صاحب وسائل است. حالا کار عجیبی است.

این اسناد به کلینی بر نمی گردد. بله گاهی وسط یک حدیثی که نقل می کند، می خواهد آن را مبدأ قرار بدهد حدیث بعدی عطف بر این باشد. چه می گوید؟ می گوید محمد بن یعقوب. اگر اسم ایشان را کامل آورد بعد از یک حدیث، احادیث بعدی عطف بر محمد بن یعقوب است.

اگر بخواهد عطف بر آن بکند، محمد بن یعقوب می آورد. اما اگر گفت و رواه الكلینی، و رواه الصدوق، گفت و رواه الصدوق، حدیث بعدی عطف می شود به همان حدیثی که اسم کامل آمده است.

اما اگر بخواهد به صدوق عطف بکند، مثلاً اسمش را آخر یک حدیث می آورد، بعدی ها هم عطف به آن، می گوید محمد بن علی بن الحسین، اسم کامل می آورد. نه واو می آورد، نه رواه می آورد، نه اسم لقب می آورد. سه تا خصلت دارد. اگر بخواهد اسم کامل را روشن

شد؟ می گوید محمد بن یعقوب یا می گوید محمد بن علی بن الحسین اسم کامل می آورد، احادیث بعدی عطف بر آن است. کل احادیث بعدی

س: ذیل حدیث این کیفیت

ج: ذیل حدیث

بله، و باسناده ضمیر باسناده را غرضم چون دیدم بعضی از بزرگان که ادعای فضل هم می کردند کذلک الی آخره... اصلاً همین عبارت صاحب وسائل را بلد نبودند، ضمیر را به همان مثلاً کلینی برگرداندند.

و باسناده یعنی اسناد شیخ طوسی، عن الحسین بن سعید، عن القاسم بن محمد، قاسم بن محمد را درست نمی شناسیم. قاسم بن محمد جوهری شیخ کلینی از شیخ حسین بن سعید، از ایشان نقل کرده میراث کوفی ها را. حالا مثلاً گفته شده حتی ابن ابی عمیر هم از او نقل کرده. اجمالاً شواهد قبول دارد. توثیق رسمی ندارد اما شواهد قبول دارد.

عن ابان، عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال سألته عن الرجل يشتري من العامل و هو يظلم، قال يشتريه منه؛ البته این یشتريه منه، را هم اختلاف کردند در معنایش. اینکه از او بخرد با اینکه می داند ظالم است. یا نه، یشتري من اموال العامل، آن کسی که مأمور مالیاتی است، یک دفعه اموال عمومی زکات را می گذارد می فروشد. یک دفعه مال خودش را می فروشد. فرض کنید فرش دارد. دقت کردید چه می گویم؟

مرحوم اردبیلی می گوید که نه این مراد از خودش بخرد. فرش خودش را بخرد. اما صاحب وسائل و اینها آوردند نه از عامل آن اموال زکات را بخرد. یشتريه منه یعنی یشتريه زکات و مقاسمه را از عامل.

س: ظاهرش دومی است

ج: که ظاهرش دومی است. بله به نظرم روشن است. به نظرم حالا می گویم مرحوم اردبیلی گفته یشتريه منه، مثلاً فرش خودش را می خواهد بفروشد.

س: این که معنا ندارد

ج: بله معنا ندارد خیلی بی معناست این. انصافاً خلاف ظاهر است.

می گویم وقتی می خواستند توجیه بکنند دیگر افتادند به توجیهات متعدد. فقط من یک نکته فنی بگویم؛ چون اینها غالبا نوشته حالا با قطع نظر از آن بحث فطحیه یا واقفی بودن، ابان بن عثمان یک نکته لطیفی دارد چون به آن توجه نشده است. ایشان اهل کوفه است لکن تجارتش به بصره بوده است. دقت می فرمایید؟ لذا یکی از مزایای این مرد بزرگوار که حالا بیچاره به انواع مذاهب فاسده متهم شده، یکی از مزایای خوش نقل هر دو میراث است. هم میراث کوفه را نقل می کند هم میراث بصره. مامثلا فرض کنید در مثلا حریض این طور نداریم. داریم اما بیشتر آن کسی که محل کلام است. که آیا بصره یا کوفه... مثلا در زراره نداریم، البته زراره خودش کم نقل می کند از دیگران. بیشتر خودش از امام (ع) نقل می کند. ما در این طبقه کم داریم افرادی که دو تا میراث را نقل بکنند.

ایشان یکی از خصائص مرحوم ابان خوب دقت بکنید هر دو میراث را نقل می کند. البته فرق دو میراث زیاد است حالا انشاء الله در جای دیگر توضیح می دهیم. چون میراث شیعه در کوفه کم بوده، اصلا شیعه در بصره، در بصره کم بودند. میراث شیعه در کوفه زیاد بوده است. هم شیعه زیاد بودند هم میراثشان زیاد بوده است.

در دقت بکنید، در حقیقت در این کتابهایی که آمده در کتاب تهذیب یا کافی، از ابان از اسحاق بن عمار نقل کرده است. که ایشان کوفی است. باز ابان از عبد الرحمن بن ابی عبد الله نقل می کند که ایشان بصری است. دقت کردید نکته حدیث را؟ یعنی در حقیقت مرحوم ابان این نکته را نقل کرده که این مطلب را امام (ع) به هر دو شیعه فرمودند. هم شیعه بصره که در اقلیت بودند هم شیعه کوفه که در اکثریت بودند.

این شائبه پیش نیاید که خریدن اموال عمال و مأموران مالیاتی این اختصاص دارد به شهر کوفه که شیعه زیادند یا مثلا به شهر بصره که شیعه اقلیت هستند. می خواسته بگوید که مثلا این حکم عامی بوده برای شیعه. هم در کوفه این را برای من نقل کردند هم در بصره برای من نقل کردند. و هر دو شخصی هم که برای ایشان نقل کردند مثل خود ایشان از اجلاء اصحاب هستند.

هم اسحاق بن عمار جزو اجلای اصحاب است، هم عبد الرحمن بن ابی عبد الله جزو اجلای اصحاب است. این نکته را چون ندیدم آقایان توجه داشته باشند، این نکته راعرض کردم که روایات ابان، این نکته، منحصر به اینجا هم نیست. جاهای دیگر هم هست.

ابان ناقل دو تا میراث است. میراث کوفه و میراث بصره. هر دو میراث را نقل می کند.

پس معلوم شد که هم حضرت به اهل کوفه این مطلب را فرمودند هم به اهل بصره که خریدن از عمال مشکل ندارد.

این راجع به این روایت.

یک روایت دیگر هم بود که سابق خواندیم. حالا آن را باز هم بخوانیم چون مرحوم شیخ آن را هم در اینجا آورده است. روایتی است که در باب ۵۱ مرحوم صاحب وسائل هم آورده که حالا این آیا محل کلام است که این مثلا در جوایز سلطان است، ۵۱ باب جوایز سلطان است. این بابی که ما گفتیم خراج و مقاسمه و غلات است. این را در باب جوایز ظالم آورده است.

این حدیث شماره ۶ در کتاب به اصطلاح در باب ۵۱، از منفردات مرحوم شیخ طوسی است.

و باسناده عن احمد بن محمد، مرحوم اشعری قمی، عن حسین بن سعید عن فضالة بن ایوب، ایشان از دی است، از عشایر معروف یمن از دی ها و مرد بسیار بزرگوار و ثقه و اصلش در کوفه بوده، آمده در اهواز کتابهای کوفه را برای حسین نقل کرده است. این کتاب سیف بن عمیره البته مشهور در السن حمیره هست. بعضی اصرار کردند ضبطش کنند عمیره. من آن را که در کتب معتبر ضبط اهل سنت دیدم هر دو درست است. هم عمیره هم حمیره.

عن ابی بکر الحضرمی، اینجا هم مرحوم اردبیلی حمله کرده به حدیث به خاطر ابی بکر حضرمی. ابی بکر حضرمی عرض کردم توثیق صریح آنجوری ندارد ما ایشان از اهل حضرموت همین منطقه ای است که الان بین عربستان و یمن است. همین که هست منطقه حضرموت و در آن هم شیعیان دارد اما بیشتر شیعیان اسماعیلی دارد که بهره باشند. عدد سنگینی از شیعیان اسماعیلی در آنجا هستند. در همین حضرموت فعلی.

و اینها دو تا برادر هستند. یکی علقمة بن محمد، یکی عبدالله بن محمد. هر دو از شیعیان مخلصند. علقمه را هم که اسمش را آن روز بردیم. معروف است دیگر. و ابی بکر عبدالله بن محمد است. هر دو حضرمی هستند. و به ذهن ما هر دو قابل اعتمادند.

دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام و عنده اسماعیل ابنه، پیش ایشان بود، فقال ما یمنع ابن ابی شمال، شمال هم نوشته شده، ظاهرا سماک باشد؛ چون این دیگر سه چهار جور نوشته شده، شمال و سماک و سماک و نمی دانم، به هر حال اگر سماک باشد، خود سمل یعنی چیز به اصطلاح کور کردن چشم. عرض کردم سابق به جای اینکه اگر می خواستند افراد را از حد ارتفاع خارج بکنند، یکی از راههایش کور کردن بود. سمل العینین بود. این سمل این نبود که چشمش را در بیاورند. چشمها را بالا می بردند یک آن چیزی که رگ مال دیدن است، با یک میل لطیفی، یک میله از فضا از نقره داغ می کردند، آن رگ را می بریدند. ظاهر چشم سالم بود، ظاهر چشم به هم نمی خورد. اما دیگر نمی دید. دیدش کم می شد.

این مثلا در پادشاهان خیلی رسم بود برای اینکه افراد دیگر مثلا برادرش پادشاه نشود، کورش می کردند. این کور کردن بعد از شاه عباس توی بچه ها و نوه ها زیاد شد این مطلب. عموها، برادرها را کور می کردند که اینها پادشاه نشوند.

سماک هم که از سمک است. شمال احتمال دارد که حالا از شمله باشد که یک نوع مثل پتو مثل چیزی که آدم به دوش می اندازد. به هر حال این سماک در اینجا تقریباً کسانی بودند مثل کهال، چشم را، این مراد این نبود که کارش کور کردن چشم بود. مراد به اصطلاح معالجه اثم بود. مثل کحال، کحال ولو از کحل به معنای سرمه است، کحال را به معنای چشم پزشک به کار می بردند. کحالین به معنای چشم پزشکان.

علی ای حال؛ ان یخرج شباب الشیعه فیکفونه ما یکفیه الناس، الناس بخوانید، همان کاری که مردم برایش انجام می دادند، جوانان شیعه هم برایش انجام بدهند.

و یعطیهم ما یعطی الناس، اینجا به نصب بخوانید. و آنچه که به مردم می دهد به آنها هم بدهد. ثم قال لی، طبیعتاً این روایت را ایشان در جوائز الظالم آورده، خود مرحوم صاحب وسائل، لکن انصافاً به باب ما بیشتر می خورد. چون ظاهراً مراد مال کوفه است و کوفه خراج است، پولی که داده می شود خراج بوده. از اموال خراج به آنها می دهد.

ثم قال لی لم ترک عطاءک؟ عطاء هم ظاهراً از خراج است. در جواب نمی خورد.

قال حتما باید یک قلت افتاده باشد. مخافة علی دینی، قال ما منع ابن ابی السماک ان یبعث الیک بعطاءک، اما علم ان لک فی بیت المال نصیباً؛ از این مثل همان لم یشریه اشتراه غیرک، این از این در می آید که امام (ع) اجازه دادند شیعه از خراج و زکات بگیرند، چون حق دارند. در این بیت المال حقی دارند. آنها نهایتش غصب کردند. امام (ع) می فرماید شما من اجازه می دهم به حق خودتان برسید.

عرض کردم خراج که در زمان آن دومی آمد، به این صورت بود که مال کوفه آمد. مثلاً می آمد فرض کنید هجده میلیون درهم، اولین خراج را نوشتند به ذهن من اگر فراموش نکرده باشم، هجده میلیون درهم که بعد هم عرض می کنم. مثلاً این را تقسیم بندی می کردند. خود دومی عرض کردم یک تقسیم بندی طبقاتی درست کرده بود. بین مهاجرین و انصار و بین آنهایی که در جنگ بدر بودند و آنهایی که در جنگ بدر نبودند، پنج هزار درهم می داد. آن هایی که نبودند سه هزار درهم. یک تقسیم بندی اینطوری. بچه ها هم مثل اینکه دو هزار سه هزار درهم. استثناء حسنین (ع) هر کدام پنج هزار درهم، اینها را ملحق به آباء کرد. زنهای پیغمبر (ص) شش هزار درهم، استثناء عاشیه و حفصه دوازده هزار درهم. یک ترکیب یک لیست معینی برای این پولها اینها همه از خراج است. این بیت المال این است.

س: یارانه

ج: به قول شما یارانه نقدی. پول را به صورت نقدی به این صورت بین اینها عرض کردم نوشته شده و متأسفانه امیر المومنین (ع)، مشکل امیر المومنین (ع) هم همین بود دیگر؛ چون زمان عثمان هم تا یک حدی این مسئله ماند. امیر المومنین (ع) فرمود نه باید مساوی باشد. این مشکل را درست کرد دیگر. مشکل هم همین شد. حالا آن صحابه و بعضی می گفتند ما بزرگان مهاجرین و انصار و حضرت می فرمود نه، باید همه یکنواخت باشد، هیچ فرقی نمی کند. بدری و غیر بدری و مهاجر و غیر مهاجر نداریم.

علی ای حال اما علم ان لک فی بیت المال نصیباً؛ این راجع به این روایات.

طائفه دوم را فردا انشاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین